

www.csr.ir

کندوکاوی در

# آثار جهانی شدن بر علوم اجتماعی

محمد حسین حافظیان

## مقدمه

جهانی شدن به عنوان یک مفهوم به کوچک شدن و شدت یافتن آگاهی از جهان به صورت یک کل اشاره دارد. فرایندها و کنش‌هایی که هم اکنون مفهوم جهانی شدن به آنها باز می‌گردد، با برخی گسست‌ها از سده‌ها پیش در جریان بوده است، اما تمرکز اصلی بحث جهانی شدن تقریباً بر دوران اخیر می‌باشد. تا آنجا که بحث به گونه‌ای نزدیک با حدود و ماهیت مدرنیته در ارتباط است، جهانی شدن به طور کاملاً آشکار به تحولات اخیر مربوط می‌شود. بنابراین جهانی شدن به بهم وابستگی عینی جهانی و آگاهی از کلیت جهانی در سده بیستم باز می‌گردد.

استفاده از کلمه «جهانی شدن» تنها اخیراً گسترش یافته است. مطمئناً در محافل دانشگاهی، این کلمه تا اوایل و یا حتی نیمه دهه ۱۹۸۰، به عنوان مفهومی برجسته مورد شناسایی نبوده، و این علی‌رغم کاربرد پراکنده و متناوب آن پیش از آن تاریخ است. در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ استفاده از آن واژه به طور شگفتی افزایش یافت، تا بدانجا که ردیابی الگوهای پراکندگی معاصر آن در شمار گسترده‌ای از زندگی معاصر در بخش‌های گوناگون جهان ناممکن است. هر چند این واژه اغلب به صورت بسیار موسّع و در واقع به گونه‌های متناقضی مورد استفاده قرار می‌گیرد، خود این کلمه به بخشی از آگاهی جهانی و بُعدی از تکثیر واژه‌های متمرکز بر

جهانی بدل شده است. جنگ جهانی دوم، رشد جهان سوم، گسترش نهادهای فراملی و تلاش‌ها جهت هماهنگ‌سازی اقتصاد جهانی نقش حیاتی را در روند دوبعدی عینی و ذهنی جهانی شدن داشته‌اند.<sup>(۱)</sup>

جهانی شدن به یکی از مفاهیم همه‌جانبه تبدیل گشته است که پژوهشگران، سیاستمداران، و تقریباً همه کسانی که به نوعی به ارائه تصویری متفاوت و تحلیل تحولات کیفی جهان تمایل دارند، از آن بهره می‌گیرند.<sup>(۲)</sup> برخی از صاحب‌نظران ریشه استفاده از مفهوم جهانی شدن و تأثیر آن بر علوم اجتماعی را بسیار عقب‌تر می‌دانند و ابراز می‌دارند که «جهانی شدن از مفاهیمی است که از اوایل دهه هفتاد میلادی تقریباً تمامی حوزه‌های علوم اجتماعی را تحت تأثیر قرار داده است».<sup>(۳)</sup>

مارتین آلبرو جهانی شدن را همه آن فرایندهایی به شمار می‌آورد که به وسیله آنها مردمان جهان در یک جامعه جهانی یگانه، یکپارچه می‌شوند. از نظر وی جامعه جهانی پدیده‌ای نوظهور محسوب می‌شود.<sup>(۴)</sup>

علاوه بر نیروهای رانشگر جهانی شدن، مقاومت‌هایی هم در برابر آن صورت گرفته است. برخی به عنوان تک جهانی بودن از آن انتقاد کرده‌اند. مخالفان هم در گفتمان جهانی بودن مطرح می‌شوند، به همین جهت عقب‌نشینی را نمی‌توان پیش‌بینی کرد.

جهانی شدن زدایی به معنی از میان بردن کوچکی جهان است. همین مسئله نشان می‌دهد که جهانی شدن فرایندی ناهمگون، پیچیده و بلند مدت بوده است. می‌توان بیان کرد که تحلیل جامعه‌شناختی معاصر از «جهان» از جنبه نسبتاً جهانی آن مشخصاً از دهه ۱۹۶۰ میلادی آغاز شد. در آن زمان تلاش‌هایی جهت بحث در مورد موضوع نوسازی جوامع جهان سوم - یعنی شیوه و درجه‌ای که جوامع سازمان یافته ملی به «بلوغ» دست می‌یابند - در چارچوب کلی الگوی مناسبات میان همه ملت‌ها که به عنوان نظام قشربندی بین‌المللی تصور می‌شد، صورت می‌گرفت. در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در جریان مباحث بر سر نوسازی، مسئله پست مدرنیته، یا پست مدرن کردن نیز به صورت پراکنده مطرح شد.<sup>(۵)</sup>

به طور کلی، نظریه پردازان و جامعه‌شناسان سده نوزدهم، همچون آگوست کنت، سن سیمون و مارکس آنچه را که هم اکنون جهانی شدن نامیده می‌شود، محور آثار تحلیلی (و نیز سیاسی) خود قرار دادند. در طی دوران بعدی جامعه‌شناسی به اصطلاح کلاسیک وضعیت به طور خاصی در جبهه جامعه‌شناختی پیچیدگی یافت، که اساساً به خاطر شدت یافتن و گسترش دستگاه دولت-ملت و تقویت ناسیونالیسم بود. بدین ترتیب، جامعه‌شناسان کلاسیک با مشکل ژانوس‌آسای همزمانی ملی

شدن و جهانی شدن روبرو شدند. از یک لحاظ، جامعه‌شناسی مدرن از این معمای دوسر زاده شد، در واقع می‌توان آن را تا حدی قربانی این

معما در نظر گرفت. می‌توان بیان داشت که در حیاتی‌ترین مراحل بنیانگذاری جامعه‌شناسی نیز گشایش‌هایی نسبت به نظریه‌پردازی جهانی شدن و بسته شدن‌هایی که به منزله موانعی در برابر این نظریه‌پردازی بودند، وجود داشت.

هر چند در آثار امیل دورکیم، ماکس وبر، جرج زیمل و معاصرانشان مطالب زیادی وجود دارد که علاقه‌ای مشخص به جهانی شدن و

شعبات آن را نشان می‌دهد، آنان اکثراً (هر چند

جرج زیمل موردی ویژه است) بر مسائل جامعه

بودن<sup>(۶)</sup> تمرکز داشتند، و این دست کم تا

بدانجایی بود که به دوران معاصر آنان مربوط

می‌شد. در این خصوص، مسئله بزرگی که

اکنون صریحاً مدرنیته می‌نامیم توجه بسیاری را

مشخصاً در آثار ماکس وبر به خود جلب کرد.

کار کردن در درون پارامترهای جامعه‌شناسی

کلاسیک به گونه گمراه کننده‌ای متضمن

تمرکز بر امور اساساً داخلی «جوامع مدرن» بوده

است، این دیدگاه تا حد زیادی در دوره

جامعه‌شناسی عالی کلاسیک، با رشد رشته

روابط بین‌الملل (یعنی علم منسوخ جدید)

تحکیم گردید. بدین ترتیب، جامعه‌شناسی (و

نیز مردم‌شناسی) اغلب به صورت مقایسه‌ای با

جوامع سر و کار یافتند، در حالی که روابط

بین‌الملل (و بخش‌هایی از علوم سیاسی) به صورت تعاملی با جوامع و با روابط میان ملت‌ها سر و کار پیدا کردند.<sup>(۷)</sup>

در ابتدا اندک اندک، در سال‌های اخیر با

شتابی بیشتر، تقسیم میان امر داخلی و خارجی

دچار بی‌ثباتی شده است. از این بی‌ثباتی علاقه

کنونی و فزاینده به جهانی شدن پدیدار گشته

است که در آن حوزه‌های جدید دانشگاهی

همچون ارتباطات و مطالعات فرهنگی نقش

برجسته‌ای یافته‌اند.

### آثار جهانی شدن بر علوم اجتماعی

با برخی استثناهای برجسته، توسعه علوم

اجتماعی مدرن با گرایش نیرومند در جهت

تمرکز اساسی بر جامعه ملی همراه بوده است.

حتی در رشته‌هایی مخالف این روند، همچون

مطالعات منطقه‌ای، تحقیق درباره دیگر جوامع

گرایش دارد تا بر مسائل محلی و خاص و نه

موضوعات مقایسه‌ای تأکید نماید. نیاز ذاتی به

علوم اجتماعی بین‌المللی و مقایسه‌ای و تحول

تکنولوژیک مدرن پتانسیل یک تغییر پارادایم

بزرگ را در جهت یک علوم اجتماعی کلی‌تر و

مقایسه‌ای‌تر در سده بیست و یکم داراست.

آثار کلاسیک علوم اجتماعی مدرن اولیه

در اواخر سده نوزدهم توسط ماکس وبر، کارل

مارکس و امیل دورکیم مسائل کلانی همچون

گسترش سرمایه‌داری، رشد بوروکراسی‌های

پیچیده، کشمکش طبقاتی و چگونگی امکان نظم اخلاقی در جوامع مدرن شهری را مورد رسیدگی قرار دادند. این مسائل هم از چشم انداز مقایسه‌ای و هم تاریخی بررسی می‌شدند، و این صاحب‌نظران از هر منبع ممکن در جستجوی شواهد تجربی برای تأیید تفاسیر خودشان از توسعه اجتماعی بر می‌آمدند. برای نمونه مارکس، در نظریه تحول شیوه‌های تولید به مثال‌هایی از چین و آمریکای شمالی استناد می‌کرد.

در جریان سده بیستم، این نوع تحلیل و تفسیر کلی اجتماعی، با چند استثنای برجسته، مطلوبیت خود را از دست داد. نمونه مشخص و نوعی پژوهش علوم اجتماعی معاصر، تحلیل درون اجتماعی یک موضوع نسبتاً محدود در یک کشور خاص - یا مکانی در یک کشور - می‌باشند. به طور کلی، محدود شدن تمرکز پژوهشی، علوم اجتماعی انباشتی‌تر و علمی‌تر را امکان‌پذیر ساخته است. هنگامی که یک پروژه بر قطعه‌ای باریک‌تر و محدودتر از تجربه بشری متمرکز است، فرمول‌بندی فرضیات آزمون‌پذیر، گردآوری داده‌های عینی، و اعمال شیوه‌های رسمی تحلیلی تحلیل داده‌ها امکان‌پذیرتر از هنگامی است که کل بشریت در همه جا و همه وقت مد نظر می‌باشد.<sup>(۸)</sup>

این نوع محدود شدن تمرکز، در حالی که عموماً برای پیشرفت این علم سودمند بوده، برخی عوارض جانبی کمتر سودمند نیز داشته است - که مهم‌ترین آن گرایش بیشتر دانشمندان اجتماعی به صرف مطالعه جامعه خودشان می‌باشد. این امر کاملاً مصداق ندارد؛ همیشه صاحب‌نظرانی بوده‌اند که در مطالعه جوامع دیگر نیز تخصص داشته‌اند. در واقع، برخی رشته‌ها همچون مردم‌شناسی و تاریخ تا حد زیادی بر حسب تخصص بر اساس جغرافیا و دوره زمانی تعریف می‌شوند. شاخه‌هایی از دیگر رشته‌ها همچون سیاست مقایسه‌ای نیز وجود دارند که آشکارا جهت‌گیری بین‌المللی و مقایسه‌ای دارند. با این حال، محور جاذبه در بیشتر علوم اجتماعی معاصر (جامعه‌شناسی، اقتصاد، روان‌شناسی و علوم سیاسی) در مطالعات جامعه داخلی ریشه دارند. اولویت‌های پژوهشی اکثریت صاحب‌نظران ناگزیر به دستور کار فکری اجتماع کلی‌تر دانشگاهی، از جمله واحدهای درسی برای دانشجویان و تعیین مسائل مهمی که به بحث و تحقیق گذارده می‌شوند، شکل می‌بخشد.

ممکن است شخص استدلال کند که جهت‌گیری «درون‌نگری» علوم اجتماعی گریزناپذیر است، زیرا اکثریت صاحب‌نظران (یعنی دانشمندان اجتماعی) ناگزیر به جامعه خودشان بیش از دیگر جوامع علاقه‌مند هستند. در حالی که گستره علوم اجتماعی معاصر را نمی‌توان صرفاً با منافع آنانی که به پژوهش

دست می‌زنند، تعیین کرد. تاریخچه علوم اجتماعی، همانند تاریخ همه تلاش‌های بشری، آمیزه‌ای پیچیده از نیروهای خارجی و بومیایی‌های داخلی است.<sup>(۹)</sup>

جهانی شدن معاصر همه علوم اجتماعی را با ارائه فرصت‌هایی بزرگ و تضعیف سنت‌های جا افتاده به چالش می‌گیرد. به یک علوم اجتماعی جهانی که از نو مفهوم‌سازی شود، نیاز است تا در آن همه دستاوردهای کسب شده رشته‌ها و مطالعات منطقه‌ای را بتوان در چارچوبی تغییر یافته درک کرد.

رشته‌هایی که امروزه آنها را می‌شناسیم در غرب یعنی در اروپا و دولت‌های زاده آن در آمریکای شمالی و استرالیا / نیوزیلند تکامل یافتند. این رشته‌ها تقریباً به طور کامل وضعیت کشورهایی را که در طی عصر امپریالیسم تحت سلطه آنان در آمد، نادیده گرفتند و ترجیح دادند آنها را عقب مانده و غیر ارزشمند جهت توجه جدی در نظر بگیرند، و این که از آنها بهره‌کشی کنند، اما آنان را مورد ستایش قرار ندهند، و حتی اخیراً آنها را به عنوان «بقیه» جهان دسته‌بندی کنند. استثنائاً مردم‌شناسی جوامع غیر غربی را در زیر نوعی میکروسکوپ اجتماعی-فرهنگی قرار داد که گزارش‌های مربوط به عرف‌های دقیق و رویه‌های فرهنگی مردمان بومی غیر غربی را مورد تأیید قرار می‌داد، و رشته‌ای عجیب و غریب به نام شرق‌شناسی<sup>(۱۰)</sup> زبان‌های

کلاسیک باستانی غیر غربی و سنت‌های تاریخی آنان را به ویژه در چین و ژاپن، هند و خاورمیانه مورد توجه و ملاحظه قرار داد.

پایان جنگ جهانی دوم و سپس ظهور بسیاری از دولت‌های نوپدید که از رشد ناسیونالیسم و سقوط امپراتوری‌ها سر بر آورده بودند، حاکمان آنها را نسبت به نیاز فوری اطلاع یافتن بیشتر در مورد همه این دولت‌های نوپدید حساس ساخت، و از حُسن تعبیر آنها را کشورهای در حال توسعه نامیدند، و این به خاطر این امیدواری بود که آنها مایل‌اند بیشتر شبیه جهان غرب شوند و از این رو به نوسازی یا غربی شدن بپردازند. برای پر کردن این خلأ مجموعه‌ای از زمینه‌های تحقیقاتی چندرشته‌ای با نام مطالعات منطقه‌ای به وجود آمد و این بر اساس این امیدواری بود که بیگانگان با داشتن دیدگاهی علمی به بهترین نحو می‌توانند وضعیت کشورهای فاقد زیربنای لازم دانشگاهی و مؤسسات پژوهشی برای مطالعه و تبیین خودشان را درک و تبیین کنند. پارادایم‌های نظری، پارادایم توسعه‌گرایی و بعداً نقدهای ضد توسعه‌ای و حتی تجدید ساختارهای پست مدرن بودند.

هم‌اکنون بومیایی گسترده جهانی شدن، همه این مفروضات را به خطر می‌اندازد، هر چند بسیاری از کشورهای غیر غربی تحت تأثیر غرب، نهادهای تقلیدی خاص خود را بر اساس

الگوها و زبان‌های غربی ایجاد کرده‌اند و اغلب یاد گرفته‌اند تا خودشان را بر حسب تصاویری که به وسیله بیگانگان ناآشنا با سنت‌ها و حس هویت آنها ایجاد گشته، تصور کنند. هر چند در برخی موارد مراکز یادگیری نوسنت‌گرا توانسته‌اند گذشته خود را در عین مقاومت در برابر هموطنان نوساز خود به یاد آورند و باز تولید نمایند.

در چارچوب نوین، می‌توانیم شاهد باشیم که چگونه هر رشته علوم اجتماعی بُعدی از جامعه غربی را منعکس می‌سازد و به آن عینیت می‌بخشد؛ گویی که هر یک از این ابعاد واقعیت مجرد، به راستی واقعیتی جداگانه بودند. یک دلیل این امر نظام اجتماعی به شدت پیچیده و متمایز موجود در کشورهای غربی است، در آنجا بسیار بیش از بقیه جهان، نهادهای جداگانه موضوعاتی همچون آموزش و پرورش، دین، ورزش، بازار، رسانه‌ها، سیاست و حکومت را اداره می‌کنند، در حالی که در دیگر نقاط این موضوعات بیشتر در دستان یک نظام اجتماعی خانوادگی یا مبتنی بر قبیله به صورت آمیخته می‌باشد. معقول این است که هر رشته‌ای بر یک نهاد تمرکز کند - یعنی همان کاری که نمی‌توان به خوبی در دیگر کشورها انجام داد.

نیاز به همکاری بین رشته‌ای به منظور مطالعه و رفع مشکلات پیش روی جوامع غیر غربی، شناسایی پیامدهای خود شکست‌دهنده رشته‌های تقلیل‌گرایی را شتاب بخشیده است که پیشتر خود را در درون کشورهای غربی به نمایش گذاشته بود. یک پیامد آن ظهور انبوهی از زمینه‌های مطالعاتی بین رشته‌ای پیوندی می‌باشد. در همان حال مدافعان مطالعات منطقه‌ای این فعالیت را متوقف ساخته‌اند، گویی که این رشته تنها ضرورتی موقت بود که شاید از کشمکش‌های جنگ سرد برآمده و با پایان آن منسوخ شده بود. با این حال، به جای شناسایی نیاز به دیدگاهی جهانی که همه رشته‌ها و هم مطالعات منطقه‌ای را به یکدیگر پیوند بدهد، به نظر می‌رسد که آنان فکر می‌کنند که احیای تمرکز بر رشته‌های تثبیت شده به عنوان چارچوب مفهومی پایه‌ای همان چیزی است که واقعاً به آن نیاز داریم.

به جای آن، جهانی شدن نه تنها نیاز به مطالعات منطقه‌ای مبتنی بر غرب را تضعیف کرده، بلکه پارادایم‌های بنیادین همه رشته‌های علوم اجتماعی را نیز دچار مخاطره کرده است. هم اکنون نه تنها نیاز است که یک چارچوب جهانی و یکپارچه برای درک نظام جهانی سیاره‌ای معاصر به عنوان چارچوب کلان مطالعات منطقه‌ای ایجاد شود، بلکه همچنین همه این رشته‌ها را باید به گونه‌ای انطباق داد که بتوانند تشخیص دهند که نظریه‌های آنها هیچ‌گونه کاربرد و قابلیت اعمال جهانی ندارند، بلکه مناسب خود را در درون بخش‌هایی از

جهان که می‌تواند غربی نامیده شود، حفظ می‌کنند. به گونه‌ای متفاوت، هم اکنون کل جهان یک کلان منطقه<sup>(۱۱)</sup> است و همه مناطق به زیرمنطقه‌ها<sup>(۱۲)</sup> بدل شده‌اند. در میان این مناطق کشورهای غربی را می‌توان یافت که اکنون باید بر اساس شیوه‌های بین‌رشته‌ای مورد استفاده در پایان هم اکنون منسوخ شده «مطالعات منطقه‌ای» مورد تحلیل قرار گیرند. علاوه بر این، نیاز است رشته‌ها دوباره در چارچوب نظری مناسب از لحاظ جهانی طراحی گردند، و در همان حال آن رشته‌هایی که به صورت محدود با چارچوب‌های غربی مناسب دارند، دوباره تعریف شوند - بدین وسیله آثار مربوط به «سیاست» یا «جامعه» را بهتر می‌توان به عنوان آثار مربوط به «سیاست آمریکا» یا «جوامع اروپایی» درک کرد. برای دستیابی به این دیدگاه نوین جهانی شده از موجودات بشر در همه تنوع و تمایلشان برای همکاری و نیز کشمکش، نیازمند پارادایم‌هایی هستیم که همه دستاوردهای علوم اجتماعی در طی گذشته نزدیک را چارچوب‌سازی<sup>(۱۳)</sup> نمایند، نه این که ویران نمایند.<sup>(۱۴)</sup>

### جهانی شدن علوم اجتماعی

چالش‌های ناشی از افزایش بهم‌وابستگی همه موجودات بشر را - که جهانی شدن نامیده می‌شود - می‌توان در دو عنوان اصلی خلاصه

کرد: رشته‌ها و مطالعات منطقه‌ای.

**رشته‌ها:** رشته‌های علوم اجتماعی در چارچوب‌های غربی پدیدار شدند که سطح بالایی از تمایز اجتماعی روی داده بود؛ منظور از تمایز اجتماعی این است که نهادهای جداگانه‌ای به عنوان چارچوب‌هایی برای کارکردهای مهم اجتماعی تکامل یافته بودند. دقیقاً بر خلاف آن، در جوامع باستانی و ابتدایی، خانواده یا قبیله چارچوب یگانه‌ای را برای رفع نیازهای اقتصادی، اجتماعی، آموزشی، مذهبی، فرهنگی و تفریحی فراهم می‌آورد که در همه جا پیش روی انسان‌ها قرار داشت. در عصر مدرن، و به ویژه در اروپا و دیگر کشورهای غربی، بازارهای جداگانه، مدارس، اماکن اجتماعات، اماکن ورزشی و بالاتر از همه حکومت‌ها با یک دستگاه دولتی دقیق ایجاد شدند. در چنین چارچوبی بود که علوم طبیعی به عنوان متحد تکنولوژی و صنعتی شدن ظاهر شد، در حالی که علوم اجتماعی به صورت رشته‌هایی مستقل توسعه یافت که بر مطالعه بازارها (اقتصاد)، حکومت (علوم سیاسی)، اجتماعات و طبقات اجتماعی (جامعه‌شناسی)، مدارس (علوم تربیتی)، رسانه‌ها (ارتباطات)، خدمات بهداشتی (پزشکی)، نهادها و رویه‌های حقوقی (حقوق) تمرکز می‌کنند و فردگرایی فزاینده نیز به روان‌شناسی منجر شد.<sup>(۱۵)</sup> اما، در بیشتر جهان نهادهای سنتی کلی‌تر



نفوذ خود را در همه حوزه‌ها حفظ کردند، هر چند به خاطر امپریالیسم صنعتی و تکنولوژی‌های قدرتمند آن، رویه‌ها و رویکردهای سبک غربی در همه جا فراگیر شد، از جمله شماری از دانشگاه‌ها ظاهر شدند که در آنها این رشته‌ها بازتولید شدند. نتیجه این امر دوگانگی

#### مطالعات منطقه‌ای: رهیافت مطالعات

منطقه‌ای دچار برخی محدودیت‌های ذاتی بوده است که برای طراحی دوباره علوم اجتماعی نیاز است، بر آنها چیره شد. این رهیافت هم بعدی ماهوی دارد و هم بعدی روش‌شناختی. از لحاظ ماهوی، جهان آن چنان تغییر کرده است که طرحی که ۵۰ یا حتی ۲۵ سال پیش مناسب به نظر می‌رسید، دیگر ارتباط خود را با واقعیت از دست داده است. از لحاظ روش‌شناختی، هم اکنون رشته‌های موجود مستلزم تغییرات بنیادینی هستند تا به درک و حل مشکلات جهان در حال جهانی شدن یاری برسانند.

در سطح ماهوی، پیش از این تصور کردن هر منطقه‌ای از جهان به عنوان نوعی از سرزمین خودبسنده، با مردمان، فرهنگ، زبان، دین، نهادها، و مشکلات خاص خودش، کاملاً واقع‌گرایانه بود. این کار مستلزم نوعی از فرافکنی تا سطوح بالاتر از شیوه مردم‌شناسان فرهنگی در گذشته برای نگرستن به اجتماعات منزوی استفاده کردند، این اجتماعات فرهنگ،

انحراف‌آمیز است که در آن نهادها و رویه‌های جدید هم اکنون در همزیستی دشوار و گاهی خصمانه با ساختارها و رویکردهای اجتماعی باستانی در سطح جهان شایع است، از جمله این ساختارهای باستانی می‌توان به مراکزی اشاره کرد که به ماندگارسازی و تشدید سنت‌ها و باورهای باستانی تخصیص یافته‌اند. برای این که علوم اجتماعی با نظام جدید جهانی پدید آمده توسط جهانی شدن، متناسب و هماهنگ باشد، نیاز است که مفاهیم و ابزارهای علوم اجتماعی آن شرایط به شدت متفاوت و نوظهور، از جمله راه‌های تصدیق و مشروعیت بخشیدن به بهترین جلوه‌های یادگیری سنتی، رادری کنند. رشته‌های تثبیت یافته‌ای که هنوز فرمالیسم‌های دقیق ساختار اجتماعی غرب را از پیش مفروض می‌گیرند، فاقد مفاهیم و شیوه‌های لازم برای درک و کمک به حل مشکلات فوری جامعه جهانی می‌باشند. به گونه‌ای فزاینده، زمینه‌های متنوعی را می‌یابیم که در آنها متخصصان از دو یا چند رشته نیروهای خود را با یکدیگر پیوند می‌دهند تا



زبان، ساختار و هویت اجتماعی متمایز خود را داشتند. هنگامی که این الگو بر مناطق بزرگ دارای تاریخ بلندمدت و تمدن‌های پیچیده‌ای همچون برزیل، چین، کره، مکزیک، نیجریه و غیره اعمال گردید، محدودیت‌های خویش را آشکار ساخت، اما افسانه یکپارچگی سرزمینی به اندازه کافی سودمند به نظر می‌رسید تا شماری از مطالعات کشوری و انجمن‌های حرفه‌ای منطقه‌ای تخصیص یافته به پژوهش در مورد آسیا، آفریقا، خاورمیانه، آمریکای لاتین، و حتی جهان اسلاو را مورد تأیید قرار دهد.

تاکنون تأثیر جهانی شدن آن چنان جهان را به عنوان یک نظام کلی تغییر داده است که این قضایای مطالعات منطقه‌ای به گونه‌ای فزاینده بی‌اعتبار شده‌اند. تحرکات گسترده تجاری واپسین اختراعات را به دور افتاده‌ترین روستاها می‌برند - این مسئله نه تنها صابون، طناب و بطری‌های گرم، بلکه تلفن‌های همراه، تلویزیون، کامپیوتر و حتی اینترنت را نیز در بر می‌گیرد. اینک جریان جهانی اطلاعات رویدادها در واشنگتن، لندن، پاریس و مسکو را با توده‌های هر کشوری آشنا می‌سازد، و حتی مخاطبان غربی هم اکنون در معرض جزئیات کامل مسائل و رویدادهای کشورهایی هستند که یک دهه پیش به سختی نام آنها را می‌دانستند.

در خصوص روش‌شناسی باید گفت که

بسیاری از مفاهیم و روش‌های بنیادین که در علوم اجتماعی توسعه یافتند شرایط غرب را از پیش مفروض می‌گیرند. با وجود این، بسیاری از این مفاهیم واقعیت را در بسیاری از محیط‌های غیرغربی تحریف می‌کنند. افزون بر این، آثار جهانی شدن نیز در حال تضعیف سودمندی آنها در جهان غرب می‌باشد. مفاهیم فرد، طبقه، دولت، اجتماع، عدالت، برابری، و امنیت که پیش از این به عنوان مفاهیم متناسب از لحاظ جهانی مفروض گرفته می‌شدند، باید هم اکنون به عنوان مفاهیم محدود به چارچوب خود، که تنها در برخی موقعیت‌های ویژه، و زمان و مکان ویژه متناسب هستند، مورد ملاحظه قرار گیرند.

سرانجام، جهانی شدن چارچوب کاملاً جدیدی را برای همه علوم اجتماعی ایجاد کرده است. در آغاز، این امر تنها نوعی انحصار غربی بود، و هنگامی که صاحب نظران به سفرهای میدانی جهت انجام مطالعات منطقه‌ای دست می‌زدند، این تنها صاحب نظران غربی بودند که مناطق غیرغربی را مورد تحقیق قرار می‌دهند، با این فرض که هیچکس دیگری نمی‌تواند به چنین پژوهش‌هایی دست بزند. امروزه علوم اجتماعی در همه جا فراگیر شده است، هر چند برخی کشورها از بقیه بسیار بیشتر دارند، علوم اجتماعی را هم اکنون می‌توان در سراسر جهان یافت: جهانی شدن علوم

اجتماعی یک واقعیت است. این بدین معنی است که صاحب نظران هر کشوری می‌توانند مسئولیت اصلی را برای مطالعه و تبیین کشور خودشان انجام بدهند و دیگر مطالعات منطقه‌ای نباید مستلزم وجود پژوهشگران خارجی باشد. به جای آن، داخلی‌ها نیاز، ظرفیت و فرصت‌های فزاینده‌ای برای مطالعه خودشان دارند.

با این حال، به دلایل مختلف، به همکاری جهانی نیز نیاز هست. داخلی‌ها می‌توانند با دعوت از بیگانگان برای کمک به آنان سود ببرند، و صاحب نظران از هر کشوری به سفر و تعامل با هم‌تایان خود در دیگر کشورها و حتی انجام پژوهش در دیگر اماکن به منظور کسب عینیت و توازی که علوم اجتماعی الزام می‌دارد، نیاز دارند. در واقع، تحت فشارهای محلی، هر فردی به آسانی قوم‌محور می‌شود و به لاف‌زنی و مبالغه می‌پردازد، و تصاویری خصمانه از بیگانگان و تبیین‌هایی مجعول از مشکلات جدی ارائه می‌دهد. جهان‌گرایی در علوم اجتماعی پادزهری مسلم برای این منطقه‌گرایی است. انجمن‌های پرتحرک و

سخن می‌گویند. وی می‌گوید که جهانی شدن نتیجه تعامل ملی‌گرایی و بین‌المللی‌گرایی در جامعه‌شناسی است. اصل جهانی شدن از آزادی‌ای ناشی می‌شود که تک‌تک جامعه‌شناسان جهت کار کردن با دیگر افراد در سراسر جهان و نیز درک روندهای جهان‌گستر دارند که در درون آن و درباره آن به پژوهش می‌پردازند.<sup>(۱۷)</sup>

یک گفتمان عام و جهان‌شمول با گویندگان متعدد شرکت‌کننده پدید آمده است که بر مناطق و فرهنگ‌های مختلف مبتنی است. جهانی شدن تنها به این معنی نیست که جامعه‌شناسان می‌توانند آزادانه با یکدیگر ارتباط برقرار کنند، بلکه نخست این که آنان با تنوع کامل شیوه‌های جامعه‌شناختی و بینش‌های ویژه روبرو هستند و دوم این که تحت فشار قرار دارند که بر جهانی شدن به عنوان یک فرایند در سطح جدیدی از واقعیت اجتماعی تمرکز کنند. آلبرو این واقعیت جدید را به بهترین نحوی با واژه جامعه جهانی توصیف می‌کند.<sup>(۱۸)</sup>

عظیم حرفه‌ای بین‌المللی و استفاده گسترده از اینترنت و شبکه جهان‌گستر جهت تکمیل انتشارات و مکاتبات سنتی، از زمره ابزارهای موجود برای کمک به همه جهت حفظ توازن در پژوهش علوم اجتماعی می‌باشد.<sup>(۱۶)</sup>

آلبرو نیز از جهانی شدن علوم اجتماعی

وسيله صرف ارجاع به شرايط داخلي باشند. در واقع در حالي كه پيشتر اين امر اصلاً امكان پذير نبود، جهاني شدن عملاً به اين معناست كه هم اكنون نمي توان جوامع را به صورت نظام هايي در يك محيط ديگر نظام ها تلقي كرد، بلكه نظام هاي فرعي جامعه جهاني در برگرينده بزرگتر مي باشند.

جهاني شدن جامعه شناسي يك بُعد از آن چيزي است كه گاهي جهاني شدن آگاهي ناميده مي شود. اين بخشي از يك تعريف فرهنگي از وضعيت جهاني است كه رولاند رابرتسون مدعي است به همان اندازه اقتصاد در تعيين روند تاريخي جهاني تعيين كننده است. اين بدین معنی است كه فرهنگي جهان گستر وجود دارد كه مردم در آن فرهنگ به مسائل جهاني واكنش نشان مي دهند و برحسب محصولات ارتباطات جهاني از راه رسانه هاي گروهی و بر حسب تعامل شخصي فكر مي كنند.

مارسل مرله، استاد فرانسوي حقوق، در كتاب جامعه شناسي روابط بين الملل (۱۹۸۷)، بيان مي دارد روابط ميان دولت ها نيز از روابط گسترده تراجتماعي مستقل نيست. جامعه شناسي هميشه بسيار خرسند بوده است كه در مرزهاي دولت ها متوقف شود. در حالي كه توجه براي مشخص كردن يك حوزه فرعي جديد به نام جامعه شناسي بين المللي (همانند سياست بين المللي، اقتصاد بين الملل و حقوق بين الملل) نيازي است كه براي گرد هم آوردن دامنه اي از پديده هاي اجتماعي حس مي شود كه به طور كافي در حال حاضر مورد توجه قرار نمي گيرند؛ زيرا در دامنه اي از تخصص ها پراكنده شده اند.

بدین ترتیب، ایجاد یک طبقه بین المللی، کارمندان اداری بین الملل، مدیران شرکت های هر گونه تلاشی برای نظریه پردازی درباره حوزه کلی جهاني شدن بايد زمينه ها را براي بحث نسبتاً الگو در سياست شرايط جهاني بشري بنا بگذارد، و اين كار را با تلاش جهت نشان دادن ساختار هر گونه گفتمان استوار در خصوص طرح و معنای جهان به صورت کلی انجام بدهد. جهاني شدن پديده اي است كه آشكارا مستلزم آن چيزي است كه به طور

چندملیتی، وکلا، بودجه دهندگان و ورزشکاران بین‌المللی که با هم به تعامل می‌پردازند، با هم ازدواج می‌کنند، و فرزندان خود را به مدارس بین‌المللی می‌فرستند، به اندازه کافی در مطالعه نظام‌های ملی قشریندی اجتماعی مورد توجه قرار نمی‌گیرند. این مسئله تنها به عنوان بخشی از نظام اجتماعی جهانی قابل درک است.

جامعه‌شناسی بین‌المللی پدیده‌های متنوع و مرتبطی را در بر می‌گیرد، همچون روابط شخصی فراملی، ازدواج و ادراک بین فرهنگی، انجمن‌های داوطلبانه‌ای که از مرزهای ملی گذر می‌کنند، بین‌الملل‌گرایی به عنوان یک جنبش، ارتباطات توده‌ای جهانی، تروریسم، شرکت‌های چندملیتی و آن جنبش‌های بزرگی که سیاست عصر ما را دگرگون ساخته‌اند، و به مرزها محدود نمی‌شوند همچون جنبش سبزها، طرفداران صلح و فمینیست‌ها.<sup>(۲۰)</sup>

رابرتسون بر این اعتقاد است که امروزه اکثریت دانشمندان اجتماعی هنوز در خصوص امور «فرا اجتماعی» بر حسب روابط بین‌الملل (شامل تنوعات آن همچون روابط فرا ملی، روابط غیرحکومتی، روابط ماورای ملی، سیاست جهانی و غیره) می‌اندیشند. در حالی که تلاش‌هایی برای مشخص ساختن رشته‌ای تازه برای مطالعه جهان به عنوان کل، از جمله ساخت تاریخی بلندمدت نظام جهانی معاصر صورت گرفته است، به نظر او چندان به یک

رشته جدید برای مطالعه جهان به صورت کل نیاز نیست، بلکه این‌که نظریه اجتماعی در کلی‌ترین مفهوم آن - که به صورت یک چشم‌انداز در عرض علوم اجتماعی و انسانی و حتی علوم طبیعی گسترش می‌یابد - باید بار دیگر تمرکز و گسترش داده شود تا با جهان هرمنوتیک محوری را مرتبط سازد، و به گونه‌ای که پژوهش تجربی و تاریخی-مقایسه‌ای را در همان راستا محدود سازد. همچنین رابرتسون بر این باور است که اکثریت نظریه اجتماعی متداول از امر انتزاعی و از یک دیدگاه جهانی ساده‌انگارانه، از امر محلی با چشم‌پوشی از محدوده‌های جهانی و تمدنی، و پایه‌های خود نظریه اجتماعی غربی جانبداری کرده است. تمایز میان امر محلی و جهانی در حال پیچیده و مسئله‌دار شدن است تا آنجا که شاید اکنون باید با واژه‌هایی همچون نهادینه شدن جهان زیست و محلی شدن جهانی بودن سخن بگوییم.<sup>(۲۱)</sup>

همچنین رابرتسون بر شرح جهان‌گرایی از جزء‌گرایی تأکید دارد. نظریه جهانی شدن تا حدی بر تعهد پیش‌تئوریک به ناهمگونگی جهان تأکید دارد و این نظریه به تنوع تمدنی و اجتماعی می‌انجامد. جهانی شدن مستلزم جزء‌گرایی است. همچنین جهانی شدن به عنوان شکلی از کوچک شدن جهان و مبنای هرمنوتیک نوین برای تاریخ جهان همه صورت‌بندی‌های اجتماعی رانسبی و برابر می‌سازد.<sup>(۲۲)</sup>

در تحلیل این مسئله می‌توان ابراز داشت که این امر در واقع موجب نسبی شدن نظریه‌های اجتماعی در نتیجه روند جهانی شدن می‌شود و این امر را باید یکی از آثار جهانی شدن به شمار آورد.

ذهنی باقی گذارده است که این تأثیرات در تحول مفاهیم، نظریه‌ها و روش‌شناسی علوم اجتماعی مشهود می‌باشد. از مهم‌ترین تأثیرات جهانی شدن بر علوم اجتماعی این است که بر خلاف گذشته که «تمایز بین درون و برون تمایزی بسیار اساسی و مهم به شمار می‌رفته است»<sup>(۲۴)</sup> در نتیجه روند جهانی شدن و کوچک و یکپارچه شدن فزاینده جهان، دیگر تحلیل جوامع و مسائل آنها با صرف ارجاع به وضعیت داخلی آنان ناممکن است و تحلیل‌ها هر چه بیشتر در جهت درک تعامل میان عوامل درون‌مرزی و برون‌مرزی سیر می‌کنند.

دیگر آن‌که نظریه‌های غربی که در فضای فکری - اجتماعی غرب رشد یافته‌اند، دیگر نمی‌توانند کاملاً به تبیین جوامع غیرغربی بپردازند. این علی‌رغم ظاهر جهانی شدن است که ارزش‌ها و هنجارهای غربی در حال جهانشمول شدن هستند. زیرا در همان حال جزء‌گرایی‌ها و هویت‌های غیرغربی در حال پیدایش، تقویت و ادعاری می‌باشند. به همین صورت روایت‌های کلان و نظریه‌های بزرگ علوم اجتماعی که قابل اعمال بر کل جهان شناخته می‌شدند و کاملاً به صورت پارادایم درآمد بودند، در نتیجه روند جهانی شدن، دچار ایرادهای جدی گشته و اعتبار آنها مورد تردید قرار گرفته‌اند. به سخن دیگر، «به همان اندازه

### فرجام

در این پژوهش مفهوم جهانی شدن از جنبه‌های گوناگون بررسی و این امر مشخص شد که علی‌رغم گذشت بیست سال و به اعتقاد برخی از تحلیل‌گران گذشت سی سال از ورود این مفهوم به حوزه علوم اجتماعی، هنوز هم در خصوص چیستی این پدیده و نوع برخورد با آن هیچ‌گونه اجماعی به چشم نمی‌خورد. به گونه‌ای که جدا از بحث‌هایی که در خصوص خوب یا بد بودن این پدیده صورت می‌گیرد، رشته گسترده‌ای از دیدگاه‌ها وجود دارد که نه تنها درباره این است که آیا جهانی شدن خوب است یا بد، بلکه به این مسئله مربوط می‌شود که آیا جهانی شدن واقعی است یا یک توهم دستجمعی است که به وسیله منافی به خصوص مطرح شده است.<sup>(۲۳)</sup>

جدا از این تفکرات، تردیدی نیست پدیده‌ای که به نام جهانی شدن شناخته می‌شود، علاوه بر آثاری که در عرصه عینی، یعنی در عرصه اقتصاد، سیاست، جامعه و غیره بر جای گذاشته، تأثیرات شگرفی نیز در عرصه

۲- محمدهادی سمتی، «جهانی شدن و روابط بین الملل: معمای سیاست در عصر پسادرن»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۱۴، پاییز ۱۳۷۹، ص ۶۴۷.  
۳- همان، ص ۶۴۹.

4- M. Albrow, "Globalization, Knowledge & Society", in M. Albrow and E. King (eds.), **Globalization, Knowledge and Society**, (London: Sage, 1990), p.9.

5- Robertson, **op. cit.**, p. 10.

6- societality.

7- Robertson, **op. cit.**, p. 32.

8- Charles Hirschman, "The Development of the Social Sciences prior to Globalization and Some Thoughts on the Future", p. 1, cited in: <http://www.isop.ucla.edu/cseas/Hirschman> - 25.6.2001.

9- **Ibid.**, p.2.

10- orientalism.

11- macro-area.

12- sub-areas.

13- contextualize.

14- Fred W. Riggs, "Social Science in a Global Context", p. 2, cited in: <http://www2.hawaii.edu/fredr/glosci.htm> - 8.8.2001.

15- Fred W. Riggs, "The Globalization of Social Science", p. 4, cited in: <http://www2.hawaii.edu/~fredr/glosci.htm> - 8.8.2001.

16- **Ibid.**, p. 8.

17- Aibrow, **op cit.**, p. 7.

18- **Ibid.**, p. 8.

19- Robertson, **op. cit.**, p. 51.

20- Albrow, **op. cit.**, p. 10.

21- Robertson, **op. cit.**, pp. 52-53.

22- **Ibid.**, p. 131.

23- Henry Teune, "Globalization of Social Science, as a Force of Change", p. 7, cited in: <http://www2.hawaii.edu/~fredr/teunee8.htm> - 6.8.2001.

۲۴- سمتی، پیشین، ص ۶۴۸.

۲۵- همان، ص ۶۴۹.

که گروه‌های مرجع و هویت‌ها سیال شده، نظریه پردازی‌ها نیز سیال شده است.» (۲۵)

نیاز به تبیین‌های متفاوت و متدلوزی جدید در علوم اجتماعی به گونه‌ای که قادر به انطباق با تحولات ناشی از جهانی شدن باشد، موجب گشته است که برخی از صاحب‌نظران از لزوم پیدایش رشته‌ای جدید به نام جامعه‌شناسی جهانی و یا جامعه‌شناسی بین‌المللی سخن بگویند. این امر به جهت پیدایش این ادراک است که جامعه‌شناسی کنونی به جهت تمرکز بیش از حد خود بر داخل، از تبیین روندهای جهانی شدن بازمانده است و بدین خاطر ایجاد دگرگونی‌ها جهت تبیین درست روندهای نوین جهانی ضرورت دارد.

به طور کلی، آثار پدیده جهانی شدن که هنوز همه ابعاد آن کاملاً آشکار نشده، بسیار بیش از مواردی است که تا کنون ذکر شده است و باید منتظر ماند تا این پدیده در حال ظهور آثار بسیار گسترده‌تر خود را بر همه حوزه‌های زندگی اجتماعی بشر و نیز علوم اجتماعی بر جای بگذارد و سپس به تحلیل آنها پرداخت.

بی‌نوشت‌ها

1- Roland Robertson, **Globalization; Social Theory and Global Culture**, (London: Sage Publications, 1992), p.9.